**بررسی سندِ (چند حدیث مشهور)**

**فرحات، جهاد**

حوزه‏های علمی ما پیوسته با شماری از ویژگی‏های برجسته در عرصه علمی شناخته شده است. بهترین آنها اینکه شیوه پی گرفته را در بررسی و گفت‏وگو تعریف کرده، جز به روش علمی و استوار بر دلیل، رضایت نداده است؛ چندان که گفته «ما فرزندان دلیل هستیم و هر جا دلیل باشد، به همان سو می‏گرویم»، نخستین جمله فشرده‏ای است که دانشجو با آن برخورد داشته است. بر اوست که کاخ شکوهمند علمی خود را بر آن بنیان نهد و اگر جز این باشد، با وزش اولین نسیم، هرچند شدید نباشد، فرو می‏ریزد.

دانشمندان نیک، با رعایت دقیق این ویژگی و امانت، همواره توانسته‏اند احکام و آیین دین را بیان کرده، دل‏های مخالفان را درهم کوبند. تا آنجا که در صورت مرور زندگی هر یک از دانشمندان، از هم عصران معصومان تا معاصران خویش، آنها را با دلیلْ پیروز یافته، همراه با استدلال و برهان می‏یابی که به افکندن سخن عاری از دقت خرسند نیستند.

این چنین، کوشش‏های دانشمندان نیکوی ما به مدد ایشان رسیده است. آنها شب‏ها را زنده داشته، دشت‏ها و بیابان‏ها را پیموده، رنج‏های سفر و غربت را برتافته، تا توانسته‏اند این مذهب را به ما برسانند؛ مذهبی که با آن، خدا را باور کنیم و در راهنمایی خویش بدان، او را سپاس گزارده، بر آن پایه‏های زندگی را استوار کرده، زیر پرچمش جهاد کنیم و در راه دفاع از آن به شهادت برسیم.

در این روزگار برما ـ که خود را وقف این مکتب کرده‏ایم ـ بایسته است که همان راه را بپوییم و همان گام را پی بگیریم، وگرنه در برداشتن امانتْ کوتاهی ورزیده، در پاسداشت حقوقْ دچار تفریط شده و به دشمنانِ منتظرِ فرصت امکان داده‏ایم تا به این بنای باشکوه ـکه در راهش عمرها، خون‏ها و قربانی‏ها نثار شده ـ دست یابند.

بنابراین، باید در هر آنچه می‏گوییم، راه پژوهش را پیش بگیریم، بویژه در عرصه حدیث که اهمیت آن در ساختمان اندیشه، باور و احکام شریعتِ تابناک پوشیده نیست ؛ احادیثی که در تاریخ درازدامن خویش، آماج بسیاری از حمله‏ها و تحریف‏ها بوده، از جلوگیری در تدوین آن در قرن نخست، با انگیزه‏ها سیاسی، هرچند زیر پوشش حفظ قرآن، گرفته تا ساختن احادیث در فضیلت‏های گروهی و زشتی دیگران در روزگار بنی‏امیه و اعتماد بر سیاست جعل حدیث از سوی مذهب‏های باطل در تأیید مرام خویش و آنچه از سنتِ صحیحِ ارجمند بر آن دلیلی نخواهی یافت و جز آن، که فرجامش سستی در کار حدیث و نپرداختن حق شایسته آن است.

شیخ حسن در دیباچه کتاب ارجمندش منتقی الجُمان بر این امر تأکید ورزیده، چنان‏که در بیان انگیزه نگارش کتاب یاد شده گوید:

آنچه ما را به این کار واداشت، آشفتگی‏ای بوده که از حدیث دیدیم تا آنجا که غلط و تصحیف در آن گسترش یافت و دگرگونی و تحریف در آن بسیار شد؛ آن هم به علت بازماندن همت‏ها از ادای حقِ آن و وانهادگی نیروها از قیام به جبران کار، با آنکه محور استنباط بیشتر احکام در این زمان‏ها بر آن استوار بوده، مرجع فتواها در بیشتر مسائل فقهی به آن بازگشت می‏کند.1

خاستگاه مقاله پیشن من ـ که برخی از مشهورات بی‏پایه را دربر می‏گرفت ـ چونان کوششی فروتنانه در این عرصه بود و بس.

هنگامی که انسان در حوزه علمیه ـ که جایگاه و فضای مناسبی برای طرح اندیشه‏ها و آرای گوناگون در قلمرو دانش‏های مختلف اسلامی است ـ بحثی را مطرح می‏کند، با این کار، همه دست‏اندرکاران حوزه را از نتیجه‏ای که بدان دست یافته، آگاه می‏سازد و از آنان انتظار مناقشه و تبادل نظر، با شیوه‏ای علمی دارد که بر آن تأکید کردیم و مهم‏ترین ویژگی این حوزه با برکت است ؛ کاری که بحث را غنا بخشیده، سودمندی‏اش را افزایش می‏دهد.

نویسنده نیز ناگزیر از پاسخگویی به همه پرسش‏ها و بررسی‏ها درباره بحث است که به او برمی‏گردد تا در برابر، کارکردی را که از او در عملیات تولید علمی خواسته است، ایفا کند.

بر این پایه، بر من لازم بود که برخی از نکاتی را که نیازمند توضیح بوده، روشن کنم. بنابراین، به یاری خدا می‏گویم:

1. حدیث

در آغاز مقاله‏ام چنین گفتم:

این نوشتار در پی بررسی سند بعضی از عبارات مشهوری است که در گفته‏ها و نوشته‏ها حدیث خوانده می‏شود، ولی حدیث نیست.

گمان می‏برم که با کاربست اصطلاح حدیث، همه مرادم را از آن بیان کرده‏ام و آن، همان سخنی است که گفتار، کردار یا تقریر معصوم را حکایت می‏کند.

نیز گمان می‏برم که این مفهوم در حوزه علمیه چندان آشکار است که نیازمند بیان و آگاهی بخشی و قید نهادن برای خارج ساختن یا داخل کردن فرد دیگری نیست. این گمان من از اینجا برخاسته است که هرگاه در کتابی با این کلمه (حدیث) روبه‏رو شده‏ام یا آن را از گوینده‏ای شنیده‏ام، از آن جز معنایی که یاد کردم، به ذهنم راه نیافته است. بلکه می‏توانم ادعا کنم که این کلمه در عرف اسلامی، حقیقت شرعیه شده است و هرگاه در میان آنان به کار رود، آن معنای مورد نظر را از آن می‏فهمند.

شایسته است برای استوارسازی این ادعا، به سخنان دانشمندان دانش درایه در تعریف حدیث برگردیم؛ که آنان مرجع این کارند. و اینک، آنچه را که در این زمینه گفته‏اند، بخوانید:

شیخ بهایی در کتاب الوجیزة خود می‏گوید:

حدیث، کلامی است که گفتار یا کردار یا تقریر معصوم را حکایت می‏کند و کاربرد آن درباره آنچه از غیر معصوم رسیده، مجازگویی است.2

پس معنای حقیقی حدیث ـکه به صرف گفتن به ذهن می‏آیدـ همان کلامی است که از گفتار یا کردار یا تقریر معصوم حکایت می‏کند و یک معنای مجازی هم دارد که بر پایه قواعدایشان، جز با قرینه به ذهن نیامده و از لفظْ دریافت نمی‏شود، و آن کلامی است که از سوی غیر معصوم رسیده است.

صاحب النهایة، در حاشیه سخن شیخ بهایی، درباره کلامی که از غیر معصوم وارد شده نوشته است:

آنچه به معصوم نمی‏انجامد، برپایه اجماع ما، حدیث نیست؛ چنان‏که در شرح الزبدة3 آمده است.

بنابراین، حدیث نبودن آنچه به معصوم نمی‏رسد، در میان دانشمندان ما اجماعی است.

شیخ کاظم شانه‏چی، استاد دانشگاه مشهد، در کتاب درایة الحدیث خود آورده است:

حدیث، در اصطلاح، کلامی است که از قول یا فعل یا تقریر معصوم حکایت می‏کند.

سپس به هنگام پرداختن به علت کاربرد حدیث در مورد کلام معصومان(ع) گفته است:

یا اصولاً، حدیث به همان معنای لغوی که کلام است، در حدیث پیغمبر و امام استعمال شده، منتها، ابتدا با اضافه به پیغمبر و امام(مثلاً حدیث پیغمبر یا حدیث معصوم گفته شده) و سپس به قرینه حال یا مقال، به حذف مضاف‏الیه استعمال شده و کم‏کم، در عرف محدثین به سرحد حقیقت رسیده و بدون قرینه، منصرف به همان معنا (حدیث المعصوم) شده است.4

چنان‏که ملاحظه می‏کنید، استعمال اصطلاح حدیث، در خصوص آنچه به معصوم نسبت داده می‏شود، در میان آنان معروف بوده و به کار می‏رفته.

به زودی این نکته بیشتر روشن شود.

2. مشهور و اصل

نکته‏ای که باید بدان توجه کرد، آن است که مشهوراتی وجوددارند که هیچ پایه‏ای ندارند. این مسأله ریشه در کجا دارد، و از چه وقت در میان دانشمندان ما رواج یافته و مصداق آن نزد ایشان کدام است؟ در این زمینه نظر خواننده گرامی را به گفتار شهید ثانی در کتاب الرعایة فی علم الدرایة جلب می‏کنم که گفته است:

بخش هشتم درباره مشهور. مشهور آن است که تنها نزد اهل حدیث و نه دیگران رواج یافته است؛ چنان‏که راویان بسیاری از ایشان آن را نقل کرده‏اند... یا نزد آنان و نزد غیر آنان... یا تنها نزد دیگران، که این قسم نزد اهل حدیث اصلی ندارد. از این موارد، بسیار وجود دارد.5

می‏بینیم که شهید در اینجا تصریح کرد که یک بخش از مشهور (بخش سوم در گفتار او) اصلی ندارد.

وی در دنباله سخن خود، از برخی دانشمندان نقل کرده که چهار حدیث وجود دارد که بر زبان‏ها می‏گردد، ولی اصلی ندارد.

سید احمد مددی ـمد ظله‏ـ بر گفتار شهید (از این موارد، بسیار وجود دارد) حاشیه زده و گفته است:

مانند حدیث «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» که در زبان فقیهان شهرت دارد؛ بلکه برخی آن را حدیث مستفیض یا متواتر نبوی شمرده‏اند، با آنکه هیچ پایه‏ای در کتاب‏های حدیث ندارد... همچنین «الصلاة لاتترک بحال» که به رغم آوازه‏اش در زبان فقیهان، پایه‏ای ندارد.6

شیخ عبداللّه مامقانی در مقباس الهدایة بر این سخن شهید، حاشیه زده و مشهورات بی‏اصل را فراتر از چهار مورد دانسته، و چنین گفته است:

در قبال آنچه از برخی دانشمندان حکایت کرده که مشهور بی پایه را محدود دانسته‏اند، قابل پذیرش نیست.

وی در پایان سخنش، مانند شهید، به فراوانی این مشهورات، تصریح کرده است.7

می‏توان از شهید چنین دفاع کرد که وی پیش از آن، به بسیاریِ مشهورات تصریح کرده است. بنابراین، ایراد او به کلام برخی از دانشمندانْ تنها برای تمثیل است.

همچنین، فیروزآبادی در عنایة الأصول همین اصطلاح را به کار برده است:

مشهور در زبان‏ها مانند این سخن است: «کل شی‏ءٍ طاهر»، ولی این سخنْ اصلی ندارد.8

همچنین کلمات دیگری که برخی از آنها گذشت و برخی پس از این در لا به لای بحث خواهد آمد.

در نتیجه، این عنوان در میان دانشمندان، به ویژه اهل فن رواج دارد و مراد از آن در نزد ایشان آشکار است و ما جز آنچه آنان می‏خواهند، نمی‏خواهیم.

تنها این بسنده نیست، بلکه آن از واقعیت و حقیقتی حکایت می‏کند که دانشمندان، از گذشته، به آن توجه کرده و در سخنان خود به آن اشاره کرده‏اند. بنابراین، سخن گفتن از آن، چیز تازه‏ای نیست.

این‏چنین، بحث از مشهورات بی‏پایه ـکه شهید و مامقانی در دو تعبیر گذشته، بسیار بر آن تأکید کرده‏اندـ بحثی صرفاً علمی است و مراد از آن، کشف و بیان آن است تا صحیح و سقیم از هم باز شناخته شود؛ چنان که در آن مقاله آوردیم.

تأکید و تنبیه

از آنچه گذشت، این نتایج به دست می‏آید:

1. مراد از مشهور، همان است که ما در آن مقاله به آن اشاره کردیم و آن، هر چیز مشهوری است که در گفته‏ها و نوشته‏ها به عنوان حدیث از معصوم نقل شده باشد.

2. این که اصل ندارد، یعنی آن عبارتِ مشهور با همان لفظ در کتاب‏های حدیث نیامده است؛ چنان‏که در سخن شهید و آقای مددی به آن اشاره شده است. مقاله من نیز، از آغاز تا انجام، از همین مطلب سخن می‏گفت.

3. از اینجا معلوم می‏شود که آنچه مورد تأکید ماست، آن است که موضوع بحث ما ربطی به مضمون آن عبارت مشهور ندارد؛ زیرا منظور ما از نفی اصل، انکار اصالت حدیثی این عبارت‏ها به معنایی است که برای حدیث ذکر کردیم، نه نفی مطلق ورود مضمون آنها به صورت الفاظ و ترکیب‏های دیگری در برخی از روایات.

4. همچنین نادرستی این گفته روشن می‏شود که گاهی گفته می‏شود: «تمام عبارت‏هایی را که ذکر کردی، به ویژه عبارت‏های فقهی آن، جزو مسلّمات نزد علماست و بحث از آن بی‏معناست»؛ زیرا توافق عالمان بر روی مضمون آنهاست و هرگز به معنای آن نیست که با پذیرش آنان، این عبارت‏ها، به حدیث تبدیل می‏شوند.

5. بایسته است اشاره کنیم که وقتی اذعان می‏داریم که فلان عبارت، هیچ اصلی ندارد، به لحاظ منابعی است که امکان بررسی آنها را یافته‏ایم؛ آن هم پس از گردآوری قراین و گاهی سخنان صریحی از برخی پژوهشگران و دانشمندان مبنی بر نیافتن آن. پس نفی، در این صورت، نفی ما نسبی است نه مطلق؛ بلکه سزاوار نیست هیچ انسانی با دانش محدود خود آن را به گونه مطلق نفی کند. البته این موضوع در نزد دانشمندان آشکار است. بدین سبب، وقتی می‏بینی آنان می‏گویند وجود ندارد، بی‏تردید منظورشان نیافتن است. اینک نمونه‏هایی از این گفتارها:

الف. آقای خویی(قده) در مصباح الأصول، آن‏گاه که ادله مورد استفاده‏اش در برائت، مورد مناقشه قرار می‏گیرد، می‏نویسد:

اما آنچه کار را آسان می‏کند، آن است که حدیث مورد نظر مرسل است و اعتماد بر آن درست نیست؛ بلکه در کتاب‏های حدیث یافت نشده است.9

آیا کسی احتمال می‏دهد که مراد او از این سخن، نبودن آن حتی در کتاب‏هایی باشد که ممکن است از میان رفته یا همچنان خطی مانده باشد؟

آشکار است که این نفی به لحاظ کتاب‏ها و مجامع روایی است که در میان علمای ما وجود دارد.

ب. صاحب الحدائق بارها از اخباری سخن گفته که در میان اخبار ما نیست و شاید از احادیث اهل سنت باشد. اینک نمونه‏هایی از سخن او:

ظاهراً خبر یاد شده عامی است؛ زیرا در میان اخبار ما نقل نشده است.10

ظاهر آن است که خبر یاد شده، عامی است؛ چون در کتاب‏های حدیثی، وجود ندارد ؛ چنان‏که بر مراجع پوشیده نیست.11

نکته در خور توجه، آن است که او وجود حدیث را به اعتبار کتاب‏های حدیثی‏که در اختیار ماست، نفی می‏کند و برای اثبات درستی ادعایش به آنها ارجاع می‏دهد و برای ترتیب اثر دادن به بحث، منتظر مخطوطات نمی‏ماند.

ج. تعبیرهای شهید، فیروزآبادی و آقای مددی در سخنان خود درباره اصطلاح مشهوری که اصلی ندارد، گواه خوبی بر ادعای ماست.

3. ارسال و مشروعیت بحث

گفته پیشین شهید (یا تنها نزد دیگران)، با اطلاق خود، شامل مرسل‏هایی می‏شود که فقیهان در کتاب‏های خود به کار می‏بردند، که گاهی بر آن، مرسل فقهی هم اطلاق می‏شود، با آنکه در کتاب‏های حدیث اصلی ندارد، بلکه آنچه آقای مددی آورده است، جزو آنهایی است که فقیهانْ آن را مرسل دانسته، به عنوان حدیث در کتاب‏های خود می‏آورند. با وجود این، کاستی‏ای در نفی اصالت آن ندیده است.

به این ترتیب، اینکه گاهی گفته می‏شود که بحثْ از یک مشکل اساسی رنج می‏برد، رد می‏شود و آن، ناسازگاری‏اش با ادعای مرسل بودنِ این عبارات است؛ در حالی که مرسل، یکی از انواع حدیث است. پس چگونه بی‏اصل و پایه می‏شود؟!

بلکه کسی که در پاره‏ای از عبارت‏های دانشمندان ما ـ که به زودی در این مقاله خواهد آمد ـ بویژه سخنان آنان درباره عبارت «المغرور یرجع الی من غرّه» بیندیشد، به مشروع بودن این بحث نزد آنان اعتراف می‏کند.

4. نقل به معنا

گاهی گفته می‏شود وقتی که نقل به معنا جایز است، این بحث(بحث از بی‏اصلی)، نابجاست؛ زیرا بنابر جواز نقل به معنا می‏توانیم این عبارت را به عنوان حدیث به کار بریم، آنگاه که از مضمون و معنایی حکایت می‏کند که بی‏تردید، در روایاتی از معصوم صادر شده است.

بر اهل فن پوشیده نیست که جواز نقل به معنا، بر فرض پذیرش آن، به معنای ترکیب و اختراع احادیث نیست؛ یعنی نمی‏توانیم شماری از احادیث را بررسی کرده و از آن نتیجه مشخصی بیرون کشیده و آن را با عبارتی رنگ‏آمیزی کرده، بگوییم این حدیث از احادیث معصومان(ع) است. بله، می‏توانیم بگوییم که فلان معنا از احادیث آنان فهمیده می‏شود. و چنان‏که می‏نماید، تفاوت چشمگیری میان دو گفتار وجود دارد.

کسانی که نقل به معنا را جایز می‏شمارند، شرطهایی چند را بایسته می‏دانند که مدعی جواز باید به آنها رجوع کند. اینجا محل ذکر آن شروط نیست و نیازمند بررسی گسترده است؛ اما به دو شرط از آن شرایط ـ که به برخی از مطالب بحث، پیوند دارد ـ اشاره می‏کنیم.

نخست آنکه صاحب مقباس الهدایة به آن تصریح کرده است:

محل اختلاف، نقل به معنای احادیث است؛ ولی در همانند احادیثی که در دعاها، ذکرها و وردها آمده، سخنی نیست که نقل به معنا و افزایش و کاهش در آنها روا نیست؛ زیرا ترتیب الفاظ آن، ویژه است و خواندن آن بر همان پایه که وارد شده، تعبدی و توقیفی است.

فرزندش، محقق کتاب، روایتی از امام(ع) در حاشیه بحث نقل کرده که آن حضرت یکی از یارانش را از دگرگونی برخی از دعاهایی که به او آموخته باز می‏دارد. امام در آنجا که واژه «الابصار» را افزوده بود، به او فرمود: «ان اللّه ـ عزّوجل ـ مقلّب القلوب والابصار»، ولی آن‏گونه که به تو می‏گویم، بگو: «یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک».12

در مورد اختراع دعا نیز باید گفت که در پاره‏ای از روایات بیان کننده چگونگی نماز حاجت، از اختراع دعاها نهی شده است؛ چنان‏که امام صادق(ع) در پاسخ به کسی که گفت: قربانت گردم، من دعایی اختراع کرده‏ام، فرمود: مرا از اختراع خود رها کن.13

البته معنای این سخن، عدم جواز دعای غیر منصوص نیست، بلکه عالمان ما تصریح کرده‏اند که حتی در قنوت نماز، گفتار خاصی شرط نیست؛ گرچه بهتر است که دعای نقل شده از معصومان(ع) خوانده شود.14

علامه مجلسی تفسیر دیگری ذکر کرده، می‏گوید:

آن فرمایش امام (مرا رها کن)، اشاره دارد که با وجود دعای منقول، ساختن دعا مرجوح است.15

دوم، آنکه شهید و مامقانی و دیگران تصریح کرده‏اند که به هیچ روی دگرگون کردن و جایگزین نموده مصنفات به لفظ دیگر، گرچه به معنای آن باشد، روا نیست.16

یکی از پژوهشگران علوم حدیث در مقاله‏ای درباره نقل به معنا یادآور شده است که بحث نقل به معنا را باید از دوره قبل از تدوین و کتابت رسمی احادیث در مجموعه‏هایی که تا امروز برجای مانده‏اند، بررسی کرد ؛ زیرا اگر نقل به معنا جایز باشد، باز هم نقل‏ها نمی‏توانند مبنا و مرجع قرار گیرند.17

نکته‏ای که پژوهشگر محترم به آن اشاره کرده، واقعاً مهم است؛ زیرا عبارتی که از معنا حکایت می‏کند، نمایانگر متن سخن معصوم(ع) نیست و با این وصف، نمی‏توان به شیوه‏های تعبیر، چونان تقدیم و تأخیر و به کارگیری برای لفظ معین و همانندش در آن، استدلال کرد. این، نکته‏ای است که متأسفانه برخی آن را مراعات نمی‏نمایند.

ورود حدیث ساختگی در بحث

یکی از برادرانْ مناقشه کرده است اینکه شما عبارت «من بدّل دینه فاقتلوه» را، به اعتبار ورود آن در حدیثی که به اعتقاد شما ساختگی است، مشهوری پایه می‏دانید، درست نیست، پس از آنکه عالمان دانش درایه، حدیث موضوع را یکی از اقسام حدیث دانسته‏اند؛ هرچند آن را معتبر ندانند.

وی افزوده است که حدیث به گفته‏ای اطلاق می‏شود که از گفتار معصوم حکایت نماید، و در آن، مطابق بودن حکایت با واقع، لحاظ نشده است. بنابراین، حدیثْ دربرگیرنده حدیث ساختگی نیز می‏شود و با وجود این، نمی‏توان گفت جزو گفتارهای بی‏پایه است.

پاسخ

اولاً، کاربرد حدیث در مورد حدیث ساختگی، تسامح در عبارت‏پردازی است. این همان چیزی است که محمدرضا مامقانی در حاشیه‏اش بر مقباس الهدایة بدان تصریح کرده است؛ چنان‏که گوید:

چنان که گفتیم، نمی‏توان آن را حدیث اصطلاحی گرفت ـ گرچه همگان بر آن سازش کنند ـ مگر از موضع تسامح و مجازگویی. این در حقیقت، حدیث نیست، بلکه به گمان سازنده‏اش، حدیث است. بله، حدیث لغوی است و سیوطی چه خوب در التدریب آن را حدیث به شمار نیاورده است.

و هنگام بیان علت درج آن زیر عنوان حدیث، گفته است:

و بهتر آن است که گفته شود این برای آشنایی با راه‏هایی است که به شناخت حدیث صحیح منجر می‏شود تا مقبول را از غیر آن جدا کنیم.18

در شرح الفیه سیوطی نیز به حدیث نبودن آن تصریح کرده، می‏گوید:

آن را جزو انواع حدیث ذکر کرده، با اینکه حدیث نیست؛ با توجه به گمان راویش و برای آنکه راه‏های رسیدن به شناخت آن تا پذیرش آن را نفی می‏کند... و ابن دحیه گفته است: حدیث ساختگی... اصطلاحاً آن سخنی است که برخی از مردم آن را برساخته و به پیامبر نسبت داده‏اند و چون از بخش حدیث افتاده، بدین نام نهاده شده است.19

همچنین نزد پژوهشگر دیگری این چنین روشن بوده که می‏گوید:

برخی از کسانی که در زمینه اصول حدیثْ کتاب نوشته‏اند، حدیث مجعول را نوعی از انواع حدیث دانسته‏اند. در حقیقت ـ چنان‏که از تعریف آن در آینده استفاده می‏شود ـحدیث ساختگی، حدیث به شمار نمی‏آید و جزو هیچ یک از انواع آن نیست. و کاربرد لفظ حدیث در مورد آن، با توجه به گمان گوینده آن است.20

گویا مانند حالِ برخی از مباحث اصول است که نزد اصولیان از زمانی که به آن نیاز نبوده، ثبت شده؛ با این وصف، می‏بینید که آن را در بحث‏های خود برای بحث در مورد آن و اثبات بی‏نتیجه بودنش ذکر می‏کنند.

دوم، حدیث جعلی بهتر از مرسل فقهی نیست و گذشت که این داخل در بحث است؛ به رغم آنکه گاهی مضمون آن با روایت‏های دارای سند معتبر، یکی است؛ پس چگونه است در مورد حدیث جعلی که در لفظ و مضمون با آن یکی نیست.

سوم، حدیث دانستن آن به اعتبار آنکه جزو اقسام حدیث ضعیف است، مانع از آن نیست که به اعتبار تقسیم‏های دیگر، مصداق مشهور بی‏پایه باشد. پس حدیث جعلی هنگامی که به شهرت رسید، در حالی که در واقع پایه‏ای ندارد، مصداق مشهور بی‏پایه هم هست.

6. متصوفه و جعل حدیث

گاهی برخی عیب نمی‏دانند که حدیث را به منابع صوفیان برسانند یا حدیثی را که تنها در میان آنان نقل می‏شود، بی آنکه نزد غیر آنان وجود داشته باشد، ذکر کنند؛ با این تصور که هر راوی حدیث مورد اهتمام خود را نقل می‏کند. بنابراین، صرف نقل یک روایت از سوی آنان، نشانه ساختگی بودن حدیث نیست و با این کار نمی‏توان آنچه را به تنهایی نقل می‏کنند، جزو مشهورات بی‏پایه به‏شمار آورد.

و ساختگی دانستن و دفع این ادعا نیازمند بررسی گسترده و مقاله‏ای مستقل و داشتن تخصص، تحقیق و دقت است. از این‏رو، تنها در جایگاه گفت‏وگو به روشنگری ساده‏ای در این مسأله می‏پردازیم و در آن، از سخن آقای مرعشی ـ قده ـ مدد می‏گیریم، که در یکی از حاشیه‏هایش بر احقاق الحق به مسأله صوفیگری و خطر آن برای دین و نشانه‏های ویرانگرش پرداخته و گفته است:

... کتاب مصباح الشریعة و همانند آن از کتاب‏هایی که برای این‏گونه منکرها نهاده شده، از آن دست کتاب‏هایی است که در روزگار گذشته، دستان صوفیان آن را گرد هم آورد، و برای ما به ارث گذاشته است.

وی، پس از این متن مهم، تأکید می‏ورزد که مطالب بسیاری از این دست در برخی از کتاب‏ها یافت می‏شود که با آنها همچون روایات وارد شده از معصومان رفتار می‏شود، ولی از بافته‏های دستان صوفیان است که برای ما به ارث نهاده‏اند.

ایشان در جای دیگری، در حاشیه بر بهره‏گیری نویسنده احقاق الحق از فراز «حسنات الابرار سیئات المقربینِ» گفته است:

این جمله از چیزهایی است که در زبان‏ها، محافل و کتاب‏ها رواج یافته و پخش شده ؛ چندان که گروهی از کم‏آگاهان و غیر متخصصان در رشته علم‏الحدیث آن را خبری صحیح السند، بلکه قطعی‏الصدور از پیامبر اکرم(ص) پنداشته‏اند. و از این میان، کسانی آن را به امامان اهل بیت(ع) نسبت داده‏اند. مسکینِ ناآگاه از بینواییِ خویش در عرصه تحقیق نمی‏داند که این جمله از مجعولات است ؛ چنان که گروهی از پژوهشگران به این موضوع تصریح داشته‏اند ؛ از جمله محدث شیخ اسماعیل عجلونی، پژوهشگر این فن، که در بخش اوّل از کتاب المذیل (ص357، چاپ بیروت) چنین می‏گوید: این عبارت، از کلمات ابی سعید خراز است ؛ چنان که ابن عساکر در زندگی‏نامه او ـ که از بزرگان صوفیان است و در سال 280 درگذشت ـ این عبارت را نقل کرده است. برخی آن را حدیث به شمار آورده‏اند، در حالی که این چنین نیست.

نیز از جمله آنها زرکشی است که این عبارت را در کتاب اللقطة خود به جنید صوفی نسبت داده است.

همچنین از میان آنهاست، سیوطی در الموضوعات و ربیع شیبانی در کتاب تمییز الطیب من الخبیث و از یاران ما گروهی، از جمله علامه محقق داماد در تعلیقاتش بر الکافی و علامه سید احمد عاملی صادقی و سلطان العلماء سید حسین مرعشی در حاشیه بر الکافی و دیگران از مشاهیر شیعی و سنی.

زان پس، شگفتا که برخی از اصحاب، رساله‏ای در شرح این عبارت، به گمان آنکه روایت صحیحی باشد، نوشته‏اند و دیدم کسانی از بزرگان خطیبان و عالمان در شرح این جمله، دقت نظر به خرج داده‏اند. شگفتی ندارد که چه بسیار است همانند آن در زبان‏ها و کتاب‏ها... و اگر در آنچه آوردم بنگری، در می‏یابی که چرا قاضی(قده) از این جمله به روایت تعبیر نکرده است.22

این فراز از سخن او را نقل کردیم تا بر روشی که در نفی اصالت از گفته «انی افصح من نطق بالضاد» پی گرفتیم ـکه همان روش دانشمندان نیک است‏ـ تأکید ورزیم.

به هر رو، گاهی خواننده بزرگوار غریب می‏داند و با شگفتی می‏پرسد: آیا چنین کاری خردمندانه است؟ توجیه اینان برای بر ساختن چنین احادیثی چیست؟ انگیزه آنان کدام است؟

من در جایگاه پاسخ به این شگفتی، به نقل روایتی بسنده می‏کنم که در بیان صوفیان رواج دارد و آن را به پیامبر(ص) نسبت می‏دهند، ولی در هیچ منبعی از منابع حدیثی شیعه یا سنی وارد نشده تا توجیه جعل حدیث از سوی آنان باشد و آن این است که پیامبر(ص)، به گمان آنان، فرمود:

کلام المتقین بمنزلة الوحی من السماء [سخن پارسایان به منزله وحی آسمانی است]. اذا وجدت کلمة علی لسان بعضهم، فقیل له: من حدّثک بهذه؟ فیقول: حدثنی قلبی،عن فکری، عن سرّی، عن ربّی [اگر سختی بر زبان برخی از آنان یافت شد، پرسیده شد: چه کسی این سخن را برای تو گفت؟ می‏گوید: دلم از اندیشه‏ام، از سرم، از پروردگارم].23

پس بر پایه این روایت، پنداری که صوفی حق دارد آنچه را می‏بیند، به خاطر آنچه پنداشته، مکاشفه بداند و اندیشه کج خود را به آن پیوند دهد.

از همین جاست که احادیث قدسی ـکه جز در منابع صوفیه یافت نشده‏ـ بسیار شده است.

در این زمینه به گفته آیة‏الله مرعشی در حواشی احقاق الحق بنگر که می‏گوید:

اشاره به این است که شماری از محدثان بزرگ، احادیث قدسی، بویژه آن دسته را که احمد بن متویه به امر مأمون از سریانی یا عبری به عربی برگردانده، ضعیف شناخته‏اند. آری، پاره‏ای از آن روایات در اخبارِ روایت شده از امامان(ع) از راه‏های معتبر وارد شده است. خلاصه، من احادیث قدسی را در کتاب‏های شیعی و سنی پی‏گیر شدم و جز اندکی ناچیز از آنها را صحیح و موثق نیافتم.24

بنابراین، تحقیق در این زمینه، بایسته است و نباید با هر سخن رایجی، حتی میان افراد شناخته شده به صلاح و خوبی، رفتارِ روایت کرد، مگر پس از تحقیق از وجود آنها در منابع معتبر حدیثی.

و پس از این توضیحات و نکته‏ها به تکمیل آنچه در آن مقاله آغاز کردیم، برمی‏گردیم.

(I)

لا شک لکثیر الشک

دو عبارت به عنوان حدیث‏های نقل شده از معصومان(ع) بر زبان شماری از فقیهان معاصر و برخی استادان آنان جاری است؛ آن دو، عبارت‏اند از: «لا حکم لکثیر الشک» و «لا شک لکثیر الشک».

عبارت نخست را جز در کلام آقای گلپایگانی در افاضة العوائد، در گفتاری از وی درباره مسأله حکومت در علم اصول نیافتیم؛ آنجا که می‏گوید:

و چنین است گفته شارع: لا حکم لکثیر الشک. 25

اما عبارت دوم، در میان آنان شهرت دارد و آن را در بسیاری از کتاب‏های اصولی و فقهی ایشان می‏یابی؛ به عنوان نمونه: سیدمحسن حکیم،26 امام خمینی،27 شیخ محمدرضا مظفر،28 سیدمحمد روحانی،29 سیّد محمدصادق روحانی،30 سیدعلی سیستانی و31 سیّد محمدسعید حکیم.32

ما این عبارت‏ها را در سخنان کسی پیش از شیخ نایینی ـ که در تقریرات بحث‏های مختلف او بسیار وجود دارد ـ نیافتیم. در خور نگرش است که وی گاهی آن را به خود پیامبر(ص) نسبت می‏دهد؛ چنان‏که در گفتار او آمده:

مانند فرموده او(ص): لا شک لکثیر الشک.33

و گاهی آن را به مطلق معصوم نسبت می‏دهد؛ چنان‏که گوید:

فمثل قوله(ع): لا شک لکثیر الشک.34

آنچه در این زمینه از سخن او در خور توجه است، تمسک او به خود الفاظ این عبارت است؛ چنان‏که در موارد زیر آمده است:

1. گفتار او: فإنّ مثل قوله: «لا شک لکثیر الشک»، با مدلول لفظی‏اش موضوع این گفته او را که «اذا شککت فابن علی الاکثر» بیان کرده، دایره موضوع را تنگ می‏سازد.35

2. همانا نفی حکم به زبان نفی موضوع هم یکی از اقسام حکومت است؛ آن‏گاه که نفی ترکیبی باشد، به مفاد لیس ناقصه؛ مانند این گفته معصوم(ع): «لا شک لکثیر شک».36

3. و مثال دومی مانند گفته امام علی است: «لا شک کثیر الشک»؛ زیرا به مدلول مطابقی، شک را از کثیر الشک نفی می‏کند، و بر ادله‏ای که احکام را بر مشکوک اثبات می‏کند، حاکم است.

این تمسک را در سخنان برخی دیگر از بزرگان، مانند سید محمدصادق روحانی ملاحظه کردیم که می‏گوید:

... مثلاً اگر فرموده امام(ع) «لا شک لکثیر الشک» همراه با ادله شکوک بررسی شود، گاهی واقع در نظر گرفته می‏شود و گاه مدلول عنوانی به ما هو مدلول. در صورت نخست، ناسازگاری ثابت است و در صورت دوم، چون زبان آن، نفی موضوع است، میان آن، و آنچه دربردارنده اثبات حکم در صورت وجود موضوع است، ناسازگاری وجود ندارد.37

بنابر آنچه در آغاز مقاله گفتیم، این نمونه‏ها آشکارا نشان می‏دهد که سخن را گاه بر پایه همانند این عبارت‏ها استوار کرده‏اند و در استدلال به الفاظ آنها استناد جسته‏اند.

هنگام بررسی منبع این دو عبارت، در مجموعه‏های روایی و جز آن، هیچ نشانه‏ای از آن دو نیافتیم، و دریافتیم که کتاب‏هایی که به تازگی تحقیق شده، در تخریج عبارت دوم، به یک باب از وسائل ارجاع می‏دهند؛ بدون آنکه به حدیث معینی اشاره کنند و آن، باب شانزده از ابواب الخلل الواقع فی الصلاة38 است.

همچنین دریافتیم که محققان برخی از آن کتاب‏ها بر نیافتن حدیث با این الفاظ تصریح کرده‏اند؛ از آن جمله، رحمتی اراکی، یکی از محققان کتاب فوائد الاصول. اراکی به هنگام پرداختن به تخریج این عبارت گفته است:

هرچه جست و جو کردیم، در روایات باب، حدیثی با این عبارت نیافتیم. و این است متن آنچه در وسائل آورده است:

«اذا کثر علیک السهو فامض علی صلاتک» و «لا سهو علی من اقرّ علی نفسه بسهو». (ر. ک: وسائل الشیعة، باب شانزدهم از ابوباب الخلل الواقع فی الصلاة).39

و در جای دیگر گفته است:

پوشیده نماند که این دو تعبیر هم عین آن چیزی نیست که از امام معصوم(ع) نقل کرده است (ر. ک: وسائل الشیعة، ابواب الخلل، باب 16 و 14). 40

بلکه بزرگانی آشکارا حدیث بودن این عبارت را نفی کرده‏اند؛ چنان‏که در کلمات آیت‏الله بجنوردی در کتاب القواعد الفقهیة هست که صریحاً گفته‏است: این از گفتارهای فقیهان است که از روایات به دست آمده است.41

بنابراین، این هم جزو مشهورات بی‏پایه است.

(II)

المغرور یرجع علی من غرّه

بی‏تردید، این عبارت، به عنوان روایتی نقل شده از پیامبر و یا از یکی از امامان(ع)، در کلام شماری از دانشمندانْ رایج است و شماری از آنان به عنوان روایت آن را نقل کرده‏اند؛ مانند: محقق کرکی در جامع المقاصد،42 محقّق نراقی در مستند الشیعة،43 صاحب الجواهر،44 سید محمدتقی آل بحرالعلوم در حاشیه بر بلغة الفقیه،45 سید یزدی در حاشیه بر المکاسب،46 از میرزای نایینی47 هم نقل شده و شیخ محمدحسین اصفهانی هم در حاشیه بر المکاسب48، آیة‏الله حکیم در مستمسک العروة،49 سیّد محمّدصادق روحانی در فقه الصادق50 و دیگران.

و برخی از آنان از این عبارت، به نبویِ مشهور تعبیر کرده‏اند، یا نبوی معروف ـ که بر طبقه اجماع انعقاد یافته است ـ یا نبوی مرسل ـ که با عمل اصحاب پشتیبانی شده ـ و آن را تلقی به قبول کرده‏اند، یا تعبیرهای دیگر.

ولی از سوی دیگر، شماری از پژوهشگران، آشکارا از نیافتن آن در کتاب‏های حدیث دم می‏زنند؛ مانند:

1. شیخ محمود قوچانی، محقّق کتاب جواهر الکلام گوید:

هرچند از محقق ثانی در حاشیة الارشاد حکایت شده که وی آن را به پیامبر اکرم(ص) نسبت داده، ولی ما این متن را از هیچ معصومی(ع) نیافتیم و ظاهراً یک قاعده فقهی برگرفته از شماری از روایات است.51

2. شیخ عباس محمد آل سباع، محقّق چاپ جدید از حاشیة المکاسب اصفهانی؛ می‏گوید:

چنان‏که چند نفر تصریح کرده‏اند، ما آن را در کتاب‏های حدیث نیافتیم.52

3. پژوهشگران موءسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین گفته‏اند:

ما این متن را از هیچ یک از معصومان(ع) در جوامع حدیثی نیافتیم، جز آنچه از حاشیة الارشاد از محقق ثانی نقل شده، که او آن را به پیامبر(ص) نسبت داده شده... و ظاهراً قاعده ای فقهی باشد که آن را از شماری از روایات، برگرفته‏اند... . 53

4. علامه سید مرتضی خلخالی نجفی، محقق کتاب مستمسک العروة الوثقی چنین گوید:

این حدیث، گرچه در پاره‏ای از کتاب‏های فقهی یافت شده، ولی پس از جست و جو در کتاب‏های حدیث سنی و شیعه و پس از یاری گرفتن از برخی فهرست‏های آماده برای ضبط حدیث نبوی، بر آن دست نیافتیم. 54

5. پژوهشگران موءسسه نشر آثار امام خمینی می‏گویند:

در کتاب‏های روایی، آن را نیافتیم و ظاهراً قاعده‏ای فقهی، برگرفته از روایات باشد....55

6. سید محمد قاضی طباطبایی، محقق کتاب دلیل الناسک به نقل از آقای حکیم گوید:

آن را با این لفظ در مجامع حدیثی نیافتم و ظاهراً قاعده‏ای است برگرفته از آنچه در باب‏های گوناگون فقه آمده است.56

گذشته از این، در سخنان برخی از بزرگانْ تصریح مهمی در این زمینه هست؛ چنان‏که شیخ اصفهانی، پس از نقل ادّعای برخی از آنان ـکه آن را روایت دانست‏اند و استناد بسیاری اصحاب به آن را جبران‏گر سستی سندش می‏دانندـ عقیده دارد که اصل روایتْ نامعلوم است و استناد اصحاب به آن دانسته نیست؛ چنان‏که صرف عمل آنان بر طبق روایت، سستی سند آن را جبران نمی‏کند.

سیدمحسن حکیم تصریح کرده که سند روایتْ نارسا بوده و جبران آن با عمل هم ثابت نشده است و صرف سازگاری با فتوای مشهور در برخی جاها جبران آن را بسنده نیست.58

چنان‏که امام خمینی و فرزندش شهید مصطفی خمینی به ثابت نبودن استناد اصحاب به طوری که سندش را جبران کند، تصریح ورزیده‏اند، و امام خمینی افزوده است که احتمال برگرفتن این مرسله از اخبار شیعه نزدیک است.59

سیّد مراغی در العناوین الفقهیة تصریح ساخته که در کتاب‏های حدیثی بر آن آگاهی نیافته است؛ گرچه در پایان، رأی او بر آن قرار گرفته که نیازی به بررسی سند آن نیست، زان پس که مضمون آن مورد اجماع است، و ظاهر سیاق سخنانش آن است که روایت شده است. 60

آقای مصطفوی در مائة قاعدة فقهیة گفته است:

چه بسا گفته شود این سخنان، حدیث نبوی است، ولی من آن را در کتاب‏های حدیثی نیافتم.61

و آیة‏الله خویی در پاره‏ای از سخنانش یقین دانسته که عبارت «المغرور یرجع علی من غرّه» حتی در روایات ضعیف هم وارد نشده است، چه رسد به روایت معتبر. و در مورد دیگری بر این عقیده است که ثابت نشده که جمله پیشین روایت باشد تا ادعا شود که ضعف آن با عمل مشهور جبران می‏شود. و در مورد سوم، به روشنی، بی‏پایگی آن را، به طور مطلق، اظهار داشته؛ گرچه بر زبان فقیهانْ رواج داشته باشد.62

شیخ ناصر مکارم شیرازی تصریح کرده که این عبارت، چنان‏که شماری مطرح کرده‏اند، در آیه یا متن حدیثی نیامده است، و در هیچ منبعی، چه شیعی و چه سنی، وارد نشده؛ چنان‏که بسیاری بدان تصریح کرده‏اند.63

وی، پس از آن‏که یادآور شده که این عبارت به عنوان حدیث مرسل در الجواهر و حاشیة الارشاد از محقق ثانی مطرح شده، گفته است:

ولی ظاهراً این اندازه در به شمار آوردن آن به عنوان حدیث مرسل بسنده نیست، تا گفته شود با عمل اصحاب جبران می‏شود. چگونه ممکن است صاحب الجواهر یا محقّق ثانی به حدیثی دسترسی یافته باشند و ما و دیگران، با توجه به نزدیکی به دوره آنها، بدان دست نیافته باشیم؟! بلکه اگر چنین سخنی در گفتار شماری از اصحاب قدیمی‏تر فقه و حدیث بود، این احتمال در حق آنان ممکن بود.

بنابراین، پس از آنکه ثابت نشد که این عبارت، حدیث مسند یا حتی مرسل است، برای ما بحث از مفاد آن مهم نیست.64

در اینجا سخنی هم از آیة‏الله بجنوردی وجود دارد که متن آن را به دلیل نکته‏های مهمی که دارد، نقل می‏کنیم ایشان گفته است:

برخی از آنان نبودن را در کتاب‏های حدیث ادعا کرده‏اند، گرچه نیافتن دلیل نبودن نیست، ولی صرف احتمال بودن اثری ندارد؛ بلکه اگر این عبارت، هرچند به صورت مرسل در کتاب‏های حدیث بود، یا یکی از فقیهان آن را به شیوه مرسل در کتابش ذکر کرده بوده؛ چنان‏که صاحب الجواهر در کتاب الغصب گفته است: «بله شاید فرموده امام(ع) المغرور یرجع الی من غرّه در این معنا ظاهر باشد»، شاید اثری داشت، ولی این ظاهراً اشتباهی است از سوی او و ایشان به گفته معروف اعتماد کرده، نه اینکه حدیث را از کتاب یا اسنادی نقل کرده باشد؛ چون که در حجت بودن آن شک کرده بوده؛ چنان‏که در کتاب منتهی الاصول ذکر کردیم که محور حجت بودن در خبر، این است که موثوق الصدور باشد، و اطمینان به صدور، چنان‏که از عدالت یا وثاقت راوی، گرچه عادل نباشد، بلکه منحرف از حق بوده باشد، همین‏طور از عمل کردنِ اصحاب به آن، پدید می‏آید؛ بلکه حتی از فتوای مشهور قدما بر طبق آن هم پدید می‏آید، گرچه آن استناد نکرده باشند.

ولی با وجود این، به نقل آن به عنوان حدیث و روایت نیاز هست تا به واسطه عمل اصحاب طبق مضمون آن، به صدور آن اطمینان پیدا شود و موضوع حجیت باشد.

اما ادعای آنکه این جمله مقصد اجماع باشد که آن را ذکر کرده، ارسال مسلمات دانسته‏اند، اگر درست هم باشد، به استدلال به اجماع برمی‏گردد.65

در سخن وی نکته‏های مهم و سودمندی در این بحث وجود دارد که در خور تأمّل است.

مراجعه به تاریخ وجود این عبارت در کتاب‏های فقهی ـ تا آن‏جا که فرصت دهد ـ روشن می‏کند که نخستین کسی که آن را به عنوان حدیث ذکر کرده، محقق کرکی بوده است. این چیزی است که چند نفر در سخنان گذشته به آن اشاره کرده بودند. آن‏گاه، ملااحمد نراقی آن را از وی در شرایط متعاقدین از کتاب البیع حکایت کرده می‏گوید:

پس از آن، صاحب الجواهر در کتاب الغصب آورده و آن را مرسل از سوی معصوم(ع) دانسته است.

در احکام عقد از کتاب متأجر در حاشیة الارشاد ـ که جدیداً چاپ شده ـ ؛ یعنی در همان بابی که نراقی این گفته را از محقق ثانی حکایت کرده، این نکته وجود دارد که:

اصل رجوع است؛ به دلیل عامّ «المغرور یرجع علی من غرّه».67

ظاهراً صاحب الجواهر هنگامی که این عبارت را به معصوم(ع) نسبت داده، در این نسبت، بر نقل نراقی تکیه کرده است؛ زیرا او در حدود پانزده سال پیش از صاحب الجواهر زاده شده و 21 سال پیش از او درگذشته است. این بدان معناست که کتاب المستند نزد صاحب الجواهر وجود داشته است. بنابراین، احتمال دارد وی در ارسال این عبارت از معصوم(ع) بر آنچه از محقق ثانی نقل کرده، اعتماد کرده باشد.

یا وی در این مورد، بر آنچه خود از کلام محقق ثانی دیده، اعتماد کرده است ؛ ولی در جامع المقاصد، نه در حاشیة الارشاد. وی سخت به این کتاب توجه کرده؛ چندان که از او نقل شده است که:

هر کس، جامع المقاصد، وسائل الشیعة، و الجواهر را داشته باشد، برای بیرون شدن از وظیفه جست و جوی بایسته بر فقیه در یکایک مسائل شرعی، نیازمند کتاب دیگری نیست.68

به هر روی، دریافتیم که محقق کرکی از این عبارت در باب‏های گوناگون جامع المقاصد؛ چون: الکفالة، الشفعة، الوکالة، الهبة، نکاح الاماء و تدلیس بهره گرفته است.69 همچنین دریافتیم که جز در باب تدلیس به نسبت آن به معصوم(ع) تصریح نکرده است؛ چنان‏که گوید:

و ظاهر فرموده وی(ع) «المغرور یرجع علی من غرّه» اقتضای آن را دارد.70

ولی در دیگر موارد، آنچه از سخنانش فهمیده می‏شود، نیست که از آن به عنوان یک قاعده بهره گرفته است. این بدان معناست که برای شناخت سرچشمه گفتار وی باید به روایات وارد شده در کتاب النکاح بازگشت. شاید در آنجا پایه‏ای برای این عبارت بیابیم. و هنگام بازگشت به آن، جز آنچه بیهقی در السنن الکبری ذکر کرده، چیزی همانند عبارت مورد بحث را نیافتیم. بیهقی گوید:

باب آنکه گوید مغرور به مهر برمی‏گردد و بهای فرزندان برعهده آن کسی است که او را فریفته است. شافعی ـرحمه‏الله‏ـ گفته است: عمر، علی و ابن عباس ـ رضی اللّه عنهم ـ درباره مغرور قضاوت کرده‏اند که مهر بر آنکه او را فریفته برمی‏گردد.71

در خور نگرش است که شافعی آن را به عنوان روایت نقل نکرده، بلکه به مثابه حکمی دانسته که افراد یاد شده به آن حکم کرده‏اند و از میانشان، امیر موءمنان(ع)، در خصوص بازگشت به مهر، آن را روایت کرده است.

چنان‏که می‏دانید، این سخن بر پایه نظریه آنان، یعنی حجت بودن عمل صحابی استوار است؛ به خلاف آنچه شیعه در غیر امیرموءمنان(ع) بر آن باور دارد.

می‏توان گفت که علت اعتماد محقق کرکی به گفته شافعی، پس از این فرض که سخن او پایه این عبارت است، با این نگرش که آنچه از شافعی حکایت شده، در همان باب تدلیس ـ که محقق، این عبارت را در آن به معصوم(ع) نسبت داده ـ وجود دارد، این است که بازگشت زیان دیده به زیان‏کار به اقتضای پاره‏ای از روایات شیعه است که بزرگان در سخنان خود به آن اشاره کرده‏اند؛ گرچه دیگران در امکان برگرفتن این قاعده از آن روایت‏ها مناقشه کرده‏اند و به اینکه آن را از امیر موءمنان(ع) حکایت کرده‏اند.

در اینجا روایتی هم هست که بر جواز تمسک به آنچه عامه از امیر موءمنان در برخی از حالات روایت می‏کنند، دلالت می‏کند. این، همان است که شیخ طوسی در العدّة به شیوه مرسل از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود:

هرگاه رخدادی برای شما پیش آمد که حکمش را در روایت ما نمی‏یابید، به آنچه عامه از علی(ع) نقل کرده‏اند، بنگرید و بدان عمل کنید.72

با ملاحظه همه این مطالب، احتمال استناد او در این نسبت، به عبارت حکایت شده از شافعی، پس از فهمیدن عموم از آن و القای خصوصیت مورد، تقویت می‏گردد.

در این صورت، پس از نیافتن این عبارت در کتاب‏های حدیثی و تصریح همه این بزرگان به نیافتن آن یا روایت نبودنش و مرسل دانستن آن از سوی فقیهان در حدیث، مرسل شمردن آن بسنده نیست؛ چنان‏که در سخن آیة‏الله مکارم شیرازی گذشت. روشن شد که این عبارت، مشهوری بی‏پایه است.